

نوروز، هویت دینی و ملی ایرانیان

حکمت‌اله ملاصالحی^۱

چکیده

در وصف و معرفی آیین‌های نوروزی سخن بسیار گفته‌اند و بسیار نوشته‌اند. منابع غنی و گرانبهای فراوان از روزگاران گذشته در باب نوروز و آیین‌های نوروزی، درباره‌ی اسطوره‌های جشن نوروز، یزدان‌شناسی، کیهان‌شناسی، اخترشناسی، رسوم و سنت‌های منتسب و مرتبط با آیین‌های نوروزی و مناسبتشان با ایرانشهر و شهریاری روزگار ساسانیان، در دست است. در دوره‌ی جدید نیز مدارک و شواهد مکشوف باستان‌شناختی و پژوهش‌های باستان‌شناسان، در کنار مطالعات تطبیقی مورخان، اسطوره‌شناسان، متخصصان زبان‌ها و نظام‌های نوشتاری باستانی و ایران‌شناسان غربی و ایرانی اطلاعات علمی موثق و مفیدی را درباره‌ی آیین‌های نوروزی در اختیار ما قرار داده‌اند. در نوشتار پیشرو بررسی آیین‌ها و رسوم نوروزی، مسئله و موضوع بحث نیست بلکه رویکرد و نحوه‌ی نگاه این نوشتار از صدر تا ذیل صبغه‌ای نظری و فلسفی دارد و از این منظر به آیین‌های نوروزی و مناسبتشان با هویت ملی و دینی ایرانیان توجه شده و در بابشان سخن رفته است. گمان می‌رود جای این نوع و نحوه‌ی نگاه نظری و فلسفی به آیین‌های نوروزی در قیاس با پژوهش‌های تاریخی، تطبیقی و میدانی انجام شده اندکی خالی است.

کلید واژگان: آیین‌های نوروزی، هویت، ماهیت، پیوستگی، استمرار، ماندگاری.

عنوان سخن و موضوع بحث در این نوشتار در باب آیین‌های نوروزی و مناسبتشان با هویت ملی و دینی ایرانیان است. هرچند طرح مسئله و موضوع بحث چندان نو و بدیع در نظر نمی‌آید لیکن به دلیل اهمیتش هر بار که از آغاز مطرح می‌شود و درباره‌اش سخن گفته می‌شود، تازه و بدیع است. هربار و هر دفعه با طرح نو مسئله و گشودن دامن مباحث تازه می‌توان گفته‌ها و ناگفته‌های بسیار از درونش برکشید و هر بار معرفت و منظر و فهم تازه و بدیع درباره‌اش ارائه داد.

وارد بحث‌های ریز، تیز، ظریف و خرد نوروز پژوهی‌های مورخانه، متخصصانه، تطبیقی و میدانی نوروز پژوهان و نورزشناسان نمی‌شویم. جای طرح و مجال و مناسبت بحثش در این مقال و در اینجا نیست. در فرصت و مناسبتی دیگر اختصاصاً می‌توان به آن پرداخت و درباره‌اش بحث کرد و سخن گفت. آنچه اینک از محضر خواننده گرامی ما می‌گذرد صبغه‌ای نظری دارد و کفه فلسفی‌اش سنگین‌تر از کفه پژوهش‌های میدانی‌ست. گمان می‌برم جای رویکردها و غوررسی‌های نظری و تأملات فلسفی به آیین‌های نوروزی و مناسبتشان با هویت ملی بالمعنی الاخص و هویت بالمعنی الاعم، اندکی خالی‌ست. مباحث اکنون ما می‌تواند زمینه را برای طرح مسئله‌ها و بحث‌ها و گفتمان‌ها و پرسمان‌ها و نقدهای نظری و تأملات فلسفی در باب آیین‌های نوروزی مهیاتر و مساعدتر مستعدتر کند.

- نوزاد انسان از همان آغازین دم تولد به طور مقدر و ناخواسته در هزار توی انواع و اقسام و اطوار هویت‌های خاندانی، قومی، زبانی، اعتقادی، اجتماعی، فرهنگی، تاریخی، میهنی، مدنی و معنوی افکنده می‌شود، پرورش می‌پذیرد و آموزش می‌بیند. خصلت و ممیزه اکتسابی فرهنگ به مفهوم اخص انسانی آن و امکانات وجودی پرورش و آموزش‌پذیری گسترده و بی‌بدیل انسان چنین حکم و اقتضا می‌کند. انسان تنها هستنده‌ای است که شانه به شانه هویت فردی، فرد بودن و فردیتش، شخص و شخصیت هم هست. هویت شخصی و بی‌بدیل خاص خود را دارد.

- هویت نیز چونان دیگر پدیدارهای زیست جهان انسانی ما اعم از دین، هنر، فلسفه و عرفان کارکرد و نقش ویژه‌های دوگانه و متضاد را در تاریخ، فرهنگ، جامعه و جهان بشری ما داشته و بر شانه کشیده و بازی کرده است. چونان تیغ از دو دم بریده است و چونان خنجر از دو دم بریده است. شناخت کوژ و کژ و فهم ناراست و تعریف نادرست از هویت همیشه خطرخیز، مخاطره‌انگیز و مشکل‌ساز برای جامعه‌ها بوده است. چیزی که بیش از هر زمان در دوره جدید شاهدش بوده‌ایم و هستیم. فروکاستن ارزش‌های متعالی و جهانشمول به هویت‌های قومی و نژادی همیشه خطرخیز و فاجعه بار بوده است. چونان سم، مهلک و کشنده عمل کرده است. مسیح و محمد و اناجیل و

قرآن و اسلام و کعبه و قبله را به هویت قومی سامی و عربی فروکاستن، نیز خطرناک است و هم آنکه انسان را از اصالت و حقیقت آنچه در تاریخ، فرهنگ، جامعه و جهان بشری افق گشوده و آشکار شده است، دور می‌کند و تفرقه را دامن می‌زند. زیبایی، نیکویی و راستی ارزش‌های جهانی و انسان‌شمول هستند و فروکاستنی به هویت این یا آن قوم قبیله و عشیره دوره خاص تاریخی نیستند. - متأسفانه در عصری زندگی می‌کنیم که بازار مکاره هویت‌سازی‌های جعلی، مصنوعی، قلابی و

تقلبی بیش از هر زمان گرم و پررونق است و مشتریانش نیز بسیار.

- بسیاری از انسان‌ها، جامعه‌ها و نظام‌های سیاسی روزگار ما چونان غریق، دست به سوی هر جرثومه‌ای می‌افکنند تا در دریای موج‌خیز، متلاطم، توفانی رخدادها و تحولات نفسگیر تاریخی دوره جدید غرق نشوند. دوره جدید هم بیش از هر زمان مسئله هویت را دامن زده است هم بیش از هر روزگاری دستش در تکه تکه کردن هویت گشوده بوده است.

- هویت، کالای وارداتی نیست که شما بخواهید به این یا آن کارخانه سفارشش بدهید و برایتان تولیدش کند. چونان سرم و سرنگ و آمپول هم نیست که بخواهید از بیرون در تن و جان جامعه تزریق کنید. چونان درخت‌ها، گل‌ها و برگ‌های مصنوعی هم نیست که بخواهید پارک‌ها و میدان‌های جامعه را با آن تزئین کنید. البته می‌توانید چنین کنید و می‌شود این چنین هویت را کوژ و کژ ببینید لیکن این هویت نیست. اگر هم تسامحاً و یا به خطا بپذیریم که هست؛ اصیل و واقعی نیست. تقلبی و قلابی‌ست. هویت‌های تقلبی و قلابی همیشه شکننده همیشه آسیب‌پذیر همیشه فریبناک، سست، بی‌ریشه و ناپایدار هستند. چونان حباب سر از خیزش و ریزش امواج رخدادها و تحولات تاریخی دمی سر برمی‌کشند و دم دیگر سرفرو می‌برند و محو می‌شوند.

هومر و آثار حماسی ایلیاد و ادیسه‌اش، حکیم ابوالقاسم فردوسی و شاهنامه‌اش یا سنایی، عطار، مولوی، سعدی، حافظ و آثار جاویدانشان کالا نیستند که شما بخواهید به این یا آن کارخانه سفارش بدهید و برایتان تولید کند و سپس واردش کنید و به مشتری‌ان برای مصرف عرضه‌اش کنید. هویت‌های مصنوعی، سفارشی، جعلی، وارداتی، قلابی و تقلبی همیشه شکننده، ناپایدار، آسیب‌پذیر، بی‌رگ و پیوند و ریشه هستند و تهی از قابلیت، امکان و ظرفیت رویش و رشد. در ذاتشان سترون یا نازاینده. آنکه برای تو هویت جعل می‌کند و برج ایفل، موزه و مسجد بر زمین تاریخ تو بنیاد می‌نهد، هویت خود را بر زمین تو بنا می‌نهد. تو همیشه با آن بیگانه‌ای و آن نیز به تو بیگانه. اجاره‌نشین خانه دیگری هستی در سرزمین خویش بی‌آنکه بدانی، ببینی، بشناسی و فهمیده باشی در سرزمین خویش بیگانه‌ای. و سرزمین تو، با تو غریبه است. صاحب‌خانه آن کس است که خانه هویت تو را در سرزمین تو برای



تو ساخته است. به تو تحمیل کرده است. حتی اگر ده‌ها نام تاریخی را هم که تحریف و به نام خودت جعل کنی همچنان قلبی هستی و چنگ در قلاب‌های سست افکنده‌ای. هویت، از بالا و بیرون نمی‌آید. از درون روح یک جامعه، امکانات فکری و حیات معنوی یک جامعه، از درون کنش‌های سازنده و خلاق مردمان آن جامعه به طور طبیعی و در بستر آزاد می‌تواند بروید، بجوشد، ببالد، شکوفا بشود و خیزش و ریزش کند و بر جان و ارض تاریخ بارور مردمانش بیارد و هر بار از نو در تاریخ و فرهنگ مردم آن جامعه افق بگشاید. هویت‌های اصیل چنین‌اند. دیرپا و دراز آهنگ می‌مانند و در تاریخ و فرهنگ و جان جامعه‌ها تداوم می‌یابند. چنان درختان درهم تنیده جنگل‌های طبیعت زنده هستند. ریشه در خاک و ارض تاریخ و ارض وجود دارند. رمز بقای میراث نوری نیز در همین اصالت و ریشگی‌اش در جان تاریخ و فرهنگ ملت ما بوده است. هویت‌های اصیل چنان کلمه (لوگوس) طیبه و طوبی هستند و ریشه در ارض وجود آدمیان دارند و سر بر آسمان برکشیده و شاخ و برگ گسترده‌اند و بار می‌بارند و بردهند:

- «الم ترکیف ضرب الله مثلاً کلمه طیبه کشجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء» (قرآن سوره ابراهیم / ۲۴). هویت‌طلبی‌های انسان دوره جدید در اغلب موارد متأسفانه بیمارگونه، متصلب، تقلبی و تکه‌تکه و نامسجم و ناپایدار و سست است. فروکاستن اسلام، قرآن، کعبه و قبله مسلمان به هویت عربی اعراب حجاز، انکار حقیقت گوهرین دینی است که مخاطبانش همه انسان‌ها می‌توانند باشند. آیین‌های اصیل چنان آینه‌اند و اشتراک لفظی و معنوی میان آیین و آیین تصادفی نیست. انسان با آیین‌هایش آینه‌داری می‌کرده است. در آینه‌هایش خود را می‌یافته و می‌ب دیده است. در آیین آیین‌هایش می‌کوشیده است، ارتباط و اتصالی گرم، زنده، شورمندانه و همدلانه با سرچشمه وجودی خویش و سرچشمه هستی برقرار کند. به تعبیر حضرت مولوی در مثنوی:

اتصالی بی‌تکیلف بی‌قیاس

هست رب الناس را با جان ناس

(مولوی، ۱۳۹۰، دفتر چهارم: ۵۸۵).

این نیز تصادفی نیست که می‌بینیم در معماری مکان‌های مقدس و آیینی شیعه علی‌الخصوص حرم‌های مطهر امامان و امامزادگان شیعیان این چنین هنر آینه‌کاری و بازی با قطعات آینه و کنار هم چیدن هنرمندانه و هندسی‌شان در فضای درون بناها جایگاه ویژه و پررنگ دارد. کار آیین‌های اصیل و واقعی آینه‌داری بود. تناظر میان دو ساحت و مرتبت وجودی میان آسمانیان و زمینیان، میان مُلک و ملکوت، عرش و فرش و یا به تعبیر دیگر میان عالم کبیر و عالم صغیر یعنی میان

انسان و جهان را زنده و گرم هنگام اجرای آیین‌های دینی‌اش می‌زیست. اتفاقاً از لفظ مرکب یونانی (εὐθουσιασμός) نیز همین معنا افاده می‌شد. «ان» (ἐν) یعنی در، «تئوس» (θεός) یعنی خدا، ای. آن هنگام که این اتصال معنوی و مینوی با سرچشمه اتفاق می‌افتد، آن زمان برای انسان مؤمن که بازیگر سن، صحنه و پردهٔ ایمان خویش است؛ عید است و نوروز یعنی روز نو، ماه نو و سال نو. زائران خانهٔ خدای کعبه و قبله نیز علی‌القاعده این چنین حج می‌باید بگذارند و این چنین مراسم حج را عید کنند.

- هیچ پدیده‌ای، هیچ واقعیتی، هیچ رخدادی بالمعنی اعم و هیچ هویت، رسم، سنت و آیینی بالمعنی الاخص در تاریخ، فرهنگ، جامعه و جهان انسانی ما در خلاء پدید نیامده و در عدم اتفاق افتاده است. جهان، جهان رابطه‌هاست. هیچ ذره‌ای از ریز ذرات فیزیک کوانتومی تا مولکول‌های حیاتی و سلول‌های هستی پیچیدهٔ انسانی ما جدای از دیگر ذرات عالم دمی و لحظه‌ای نمی‌تواند باشند و بیایند. ناتوانی و ناکامی حس‌های تن ما از احساس و ادراک لایه‌های تو بر تو و زیر لایه‌های نهان و نامریی چنین رابطه‌ها، پیوندها، پیوستگی‌ها، تحرک و تموج، تغییر و تحول، بودن و نبودن، هستن و نیستن دم به دم و پیوسته درون پدیدارها، واقعیت‌ها و اتفاقات جاری در جهان به معنای نبودن آنها نیست. هر جا که حس‌های ما متوقف شده‌اند، عقل، هوش و فهم ما فضا را گشوده و افق‌های نامریی عظیمی را از ساز و کار اتفاقات جهان و پدیدارهای ما به روی ما گشوده است.

- رسم‌ها، جشن‌ها، آیین‌ها، سنت‌های اعتقادی و نظام‌های ارزشی و انواع و اطوار هویت‌ها را در چارچوب همین قاعده و قانون رابطه‌ها، پیوندها، پیوستگی‌ها، تحرک، تموج و تحول دم به دم واقعیت‌ها و پدیدارهای جهان که جهان صورت‌ها، شکل‌ها و فرم‌ها اعم از طبیعی و تاریخی است می‌توان تفسیر و تشریح کرد و فهمید. صورت‌ها، شکل‌ها و فرم‌های بیرونی، خیزش و ریزش اصل‌ها و گوهرهای بی‌صورت نهان و نامرئی در لایه‌ها و زیر لایهٔ درون هستی ما بالمعنی الاخص و درون هستی ما بالمعنی اعم هستند. به هر میزان نسبت و رشتهٔ اتصال این فرم‌ها، شکل‌ها، صورت‌ها و ساختارهای بیرونی با آن سرچشمه‌های بی‌صورت ازلی، متعالی، معنوی، مینوی استوارتر، مستحکم‌تر، ستبرتر، ماندگارتر، پایدار و پاینده‌تر.

- بار دیگر تأکید می‌کنم هیچ رسم و آیینی، هیچ آموزه و عقیده‌ای، هیچ اندیشه و ایده‌ای و هیچ هویتی در جامعه و جهان بشری ما در خلاء پدید نیامده و در خلاء ره نسپرده است. در عقبه و پیشینه و بر زمین و زمینه هر رسمی، هر آیینی، هر جشنی، هر سنت و میراثی یا آموزه، عقیده، اندیشه و ایده‌ای یک جهان احساس، یک جهان ادراک، یک جهان تجربه، یک جهان اسطوره‌شناسی، یزدان‌شناسی، کیهان‌شناسی، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و در یک کلام تجربهٔ تاریخی، فکری،

فرهنگی و نحوه بودن و حضور انسان در جهان و حیات معنوی و زیست جهان و تجربه‌های زیسته کثیری از نسل‌ها نهفته و نهان است. تاریخ‌ها، بسترهای پیوسته و جاریند. چونان صخره متوقف، بی حرکت و حیات و خاموش نیستند. در یک گوشه تکیه زده و نایستاده‌اند. پدیدارها، رخدادها و واقعیت‌های تاریخی مدام در معرض و دگرگونی‌اند. آیین‌ها و رسم‌ها نیز چنین‌اند. گاه صورت و سیمای بیرونی‌شان حفظ شده است و دیرپاتر مانده‌اند. لیکن معنا و فحواى درونیشان را از کف داده‌اند. چونان جام‌های بی‌باده معنا و فحوا از نسلی به نسلی دیگر رسیده‌اند. گاه نیز در رسم‌ها و سنت‌های دیگر، در آیین‌ها و جشن‌های دیگر مستحیل و ناپدید شده‌اند. گاه هم در صورت هم در معنا و فحوا به دیگر سخن هم به لحاظ ساختاری و هم محتوایی نسخ، فسخ و مسخ شده‌اند و از میان رفته‌اند. گاه از مرکز، قلب و هسته فرهنگ و زندگی مردمان به پیرامون رانده شده و بی‌رمق و رونق در سایه به حیات خود ادامه داده‌اند. بسیاری از رسم‌ها، آیین‌ها و جشن‌های ادوار و اعصار گذشته در روزگار ما چنین وضعی دارند. میراث نوروzy نیز علی‌رغم تغییر چهره بسیار، تغییر فحوا و معنا همچنان در تاریخ ما ایرانیان و دیگر جوامعی که با ما ایرانیان بر خوان ضیافت میراث نوروzy هم سفره و هم لقمه‌اند، چونان یک میراث زنده در جام و جان هویت ملی، مدنی و معنوی ما حضوری گرم، زنده، شورمندانه، عیدانه و صمیمی دارد.

- جشن نوروzy و آیین‌های نوروzy علی‌رغم آنکه در روزگار شهریاری ایران‌شهر ساسانیان، همه ایرانیان، همه شهروندان ایران‌شهر آن را جشن می‌گرفتند و آیین مقدس دین رسمی زرتشت بود و با تشریفات، آداب و ادب بسیار برگزار می‌شد و علی‌رغم آنکه تکیه بر یک جهان اسطوره‌شناسی، یزدان‌شناسی، کیهان‌شناسی و اخترشناسی پرمایه و غنی عهد باستان ایرانیان و دین دیگر زده بود، پس از تشرف ایرانیان به دین اسلام، کتاب، کلام و پیام قرآن می‌بایست در عصر و عهد دولت و دین دیگر به حیات خود ادامه دهد. و ادامه هم داد و استمرار نیز یافت، پایید، بالید و خوش درخشید و هنرمندان و شاعران بزرگ ما آن را بیش از پیش سرودند و ستودند و نواختند و نغمه‌های موسیقایی خوش لحن، دلنشین و دل‌نشاط از نغمه‌های نوروzy بزرگ و نوروzy بیاتی و نوروzy خارا و نوروzy عرب و عجم و صبا گرفته تا نغمه‌های خوش و دل‌انگیز نوروzy‌های خردک و کیقبادی و رها و قس علی هذا را ملهم از آیین‌های نوروzy آفریدند (دهخدا، ۱۳۷۲-۱۳۷۳، ج ۱۴: ۲۰۱۸۲-۲۰۱۸۷). و این اتفاق و استمرار و اعجازی بود بس عظیم. بسیاری از جشن‌ها، رسم‌ها و آیین‌های عهد باستانی ایرانی نپاییدند و مسخ، فسخ و نسخ شدند، از کانون فرهنگ و زندگی به پیرامون رانده شدند و در سایه ماندند. لیکن میر و میراث عهد باستانی نوروzy در عهد و عصر اسلام و قرآن در میان ایرانیان مسلمان به حیاتش

ادامه داد. نه تنها ادامه داد و پایید که چونان شاهنامه در ادامه و استمرار هویت ایرانیان و پیوند و پیوستگی میراث سنت دینی و میراث نبوی عهد باستان ایرانی با اسلام و قرآن نقشی به غایت مؤثر بر شانه گرفت. رستاخیزهای بهاری در آیین‌های نوروزی ایرانیان در عصر و عهد دولت قرآن و اسلام استعاره‌ای شدند از رستاخیزهای عظیم معنوی، وجودی، اشراقی و عرفانی. این چنین نوروز پایید. و این چنین این آیین آفرینش و رستاخیزهای بهاری، پاکیزگی، پاک داشتن طبیعت، همدل و همنا شدن با آفرینش همچنان جذابیت خود را در میان ملت ما و ملل دیگری که با ایرانیان بر خوان ضیافت یک میراث مشترک گرد آمده‌اند و نشسته‌اند و هم‌سفره‌اند و هم‌لقمه‌اند، حفظ کرده است.

جهان مدرن، عصر عُسرت و غربت حیات انسان معنوی و غروب سنت‌های معنوی‌ست. جهانی که با سنت‌های معنوی وداع گفته است. آیین‌ها و آموزه‌های دینی را چونان آثار تاریخی و فرهنگی به جای مانده از ادوار گذشته زیر سقف و پشت و بترین موزه‌های عظیم عالم مدرنش گردآوری می‌کند و به تماشا می‌نهد. فشار سنگین رخداده‌ها و تراکم سهمگین و نفسگیر تحولات امکانات تفریحی پیچیده و تنوع بی‌سابقه مشغله‌های ریز و درشت، احساس نیاز به فرهنگ و زندگی آیینی را از انسان دوره جدید ستانده است. در جامعه معاصر ما نیز دیگر نوروز با اسطوره‌ها، یزدان‌شناسی، کیهان‌شناسی و اخترشناسی عهد باستانی جشن گرفته نمی‌شود. آن اسطوره‌ها و کیهان‌شناسی و نظام‌های اخترشناسی‌های افلاک محور عهد باستانی به تدریج و به مرور زمان به لایه‌های زیرین و پستوی حافظه جمعی و تاریخی ما ریزش و عقب‌نشینی و رسوب کرده است. ممکن است زبان ما دست و دامن فرهنگ ما پر از اسطوره‌های خاموش ادوار گذشته باشد، لیکن جان ما به آنها دیگر گرم نیست. حضور زنده و گرم در جان ما ندارند. جنبه‌های هویتی، شناختی، معرفت‌شناختی و تاریخی آیین‌های نوروزی بر ماهیت معنوی و مینوی‌شان چیره است و سروری می‌کند. ما دیگر نوروز را به یاد و به پاسداشت اسطوره‌های بر تخت نشستن شهریار اسطوره‌های ایرانی جمشید جشن نمی‌گیریم که فردوسی این چنین گرم و زنده آن را سروده است:

به فر کیانی، کیانی یکی تخت ساخت؛

چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت

که چون خواستی دیو بر داشتی؛

ز هامون به گردون برافراشتی

چو خورشید تابان، میان هوا،

نشسته بر او شاه فرمانروا.

جهان انجمن شد بر آن تخت اوی،
 شگفتی فرومانده از بخت اوی.
 به جمشید بر گوهر افشانند؛
 مر آن روز را روز نو خواندند.
 سر سال نو، هرمز فورَدین؛
 بر آسوده از رنج تن؛ دل زکین
 بزرگان به شادی بیاراستند؛
 می و جام و رامشگران خواستند.
 چنین جشن فرخ از آن روزگار،
 به ما ماند از آن خسروان یادگار

و.....

(کزازی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۳۲-۳۳).

به هر روی آن اسطوره‌ها، یزدان‌شناسی‌ها، کیهان‌شناسی‌ها و اخترشناسی‌ها و نظام‌های دانایی افلاکی و افلاک‌نگر که آیین‌های نوروزی را در ادوار گذشته جان می‌بخشیدند و استمرارشان را تضمین می‌کردند؛ به تدریج و به مرور زمان به لایه‌های زیرین و پستوی حافظه تاریخی و جمعی ملت ما ریزش و عقب‌نشینی و رسوب کرده‌اند، دیگر زنده و گرم در دسترس و در دست و در دامن جان ما حضور ندارند و حضورشان احساس نمی‌شود. اینک جنبه‌های هویتی، معرفتی، تاریخی و معرفت‌شناسی‌شان بر ماهیت مینوی و معنوی‌شان چیره است و سروری می‌کند. معبد پارتون نیز بر فراز آکروپولیس شهر آتن دیگر پرستشگاه الهه آتنا نیست. جای آن زائران و نیایشگران عهد باستانی را اینک گردشگران و توریست‌های عالم مدرن گرفته‌اند. پارتون نیز تصویری از هویت تاریخی، فرهنگی، ملی و مدنی یونانیان را در آئینه نگاه انسان عالم مدرن باز می‌نماید. و این چنین موزه‌ای به آن نگریسته می‌شود و این چنین از آن پاسداری می‌شود و پاسش می‌دارند. زیگورات چغازنبیل، روزگار عیلامیان نیز اینک موزه است و از این منظر نیز به آن نگریسته می‌شود. بر همین سیاق نیز مآثر تاریخی عظیم پارسه و پاسارگاد. آیین‌های نوروزی نیز، ایمن و مصون از تحولات تاریخی علی‌الخصوص تحولات نفسگیر تاریخی دوره جدید نبوده و نمانده و ره نسپرده و استمرار نداشته‌اند. هر بار با صورت و سیمای نو و معنا و فحوای تازه بر صحنه فرهنگ و زندگی ما ایرانیان فراخوانده شده‌اند. آیین‌های نوروزی اینک پیام آشتی و پاک و پاکیزه داشتن طبیعت

و پیام صلح جهانی را که پیام به غایت نیکو و ضروری و حیاتی در جامعه و جهان ماست بر شانه گرفته‌اند. اتفاقاً در سازمان جهانی یونسکو نیز با چنین اوصاف و با چنین پیام و مسئولیتی میراث نوروژی به ثبت جهانی رسیده است. علی‌رغم آنکه در روزگار ما زمان تاریخی دیگر با ضرباهنگ زمان طبیعی و تکرار فصلی دور طبیعت کوک و هماهنگ نمی‌شود، و در کیهان‌شناسی و نظام دانایی دوره جدید زمان طولی و تک مسیری و تطوری چنان سنبه‌اش پر زور و قوت است که مجال تنفس تجربه و احساس و ادراک دیگر از زمان را از انسان ستانده است، لیکن واقعیت این است که ما همچنان به احساس، ادراک و تجربه‌های دیگر از زمان علی‌الخصوص متعالی و معنوی سخت نیازمندیم. غلبه زمان طولی و تک مسیری و تطوری بر ذهنیت انسان دوره جدید، احساس، ادراک و نسبت و تجربه انسان را از زمان در افق‌ها و چشم اندازه‌های دیگر ستانده است. در دوره جدید، تاریخ و زمان تاریخی بر زمان اسطوره‌ای و آیینی و قدسی و دوری که میرچا الیاده از آن سخن می‌گفت غلبه دارد و سروری می‌کند (Eliade, 1949؛ الیاده، ۱۳۶۸). پیشنهاد می‌کنم موزه‌ای ویژه میراث ملموس و ناملموس آیین‌های نوروژی بی‌درنگ و تأخیر در میهن ما بنیاد نهاده و تأسیس شود؛ شاید بتوان شانه به شانه آن نسبت گرم و زنده با آیین‌های نوروژی را که شتابان گرایش به سردی دارد؛ زیر سقف موزه‌های عالم مدرن پاسشان داشت. تحولات نفسگیر و بنیان کن دوره جدید چنین اقتضا می‌کند. اگر نگوئیم تنها لیکن بی‌تردید موزه‌های عالم مدرن یکی از گریزگاه‌ها و پناهگاه‌های در دسترس انسان روزگار ما در صیانت از موارث فرهنگی خود در برابر طوفان‌های سنگین و سهمگین تاریخی دوره جدید هستند.

نتیجه‌گیری

برآیند سخن آن که هرچند میان آیین‌های نوروژی ادوار گذشته که غنی از اسطوره‌های عهد باستانی بودند و پر مایه از ذخایر معنوی و یزدان‌شناسی و کیهان‌شناسی ادوار گذشته، و رسم‌ها و آیین‌های نوروژی روزگار ما فاصله و فراق بسیار افتاده است و علی‌رغم آنکه آیین‌های نوروژی عهد باستانی که در آغاز هر سال و هر بهار تصویری زنده و گرم از آفرینش را در مقیاسی فراگیر و کیهان‌شمول، به نمایش می‌نهادند؛ در روزگار ما به لایه‌های زیرین و تحت‌الاض تاریخ و حافظه تاریخی عقب‌نشینی کرده‌اند؛ مع‌الوصف برغم سایدگی و فرسودگی و فرسایش بسیارشان، آیین‌های نوروژی همچنان محمل پیام‌های مهم و حیاتی برای بشر روزگار ما هستند. آیین‌های نوروژی جامعه و جهان ما را به صلح و آشتی و دوستی و پاکی و پاکیزگی و پاکداشتن و پاسداری

از مواریت طبیعی و فرهنگی فرامی‌خوانند. فراموش نشود که با چنین اوصاف ممتاز آیین‌های نروزی چونان میراث تاریخ و فرهنگ جامعه و جهان بشری ما به ثبت جهانی رسیده‌اند.

کتابنامه

- قرآن کریم.
- مولوی، جلال‌الدین محمد به محمد. (۱۳۹۰). *مثنوی معنوی*. به تصحیح رینولد ا. نیکلسون. دفتر چهارم. چ ۵. تهران: انتشارات هرمس.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۲-۱۳۷۳). *لغت‌نامهٔ دهخدا*. ج ۱۴. چ نخست. تهران: دانشگاه تهران، مؤسسهٔ سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۳). *نامهٔ باستان*. ج ۱. تهران: سمت.
- الباده، میرچا. (۱۳۶۸). *اسطوره بازگشت جاودانه: مقدمه‌ای بر فلسفهٔ تاریخ*. ترجمهٔ بهمن سرکاراتی. تبریز: انتشارات نیما.
- Eliade, Mircea. (1949). *The Myth of Eternal Return*. Trans by Willard R. Trask. New York: Pantheon Books Inc.